

ما موقعی خواهیم توانست

صلح را در جهان برقرار کنیم که طرز تفکر و روش

دیپلماسی سابق را کاملاً عوض کنیم

ما حق نداریم از دیگران بخواهیم که از روش آمریکائی

پروی کنند

عالم غرب اروپا و آمریکا سالهای متمادی است که با وجود آوردن افکار و عقاید خوب و بد و صنعت و اختراعات مفید و مضر عصر حاضر و دنیای مدرن را پی ریزی کرده اند . از اوایل قرن پانزدهم تا کنون که قرن بیستم نزدیک به اتمام است .

آنچه که در دنیای امروز از نظر بازرگانی ، اقتصاد ، تجارت ، صنعت ، تکنولوژی ، طب و علوم حفظ الصحة و بهداشت در اقصی نقاط عالم در آسیا و اروپا در افریقا و اقیانوسیه مشاهده میشود ارمغان عالم غرب و تمدن اروپا و آمریکا است . دمکراسی و ایدآل های سیاسی و حکومت مردم بر مردم نیز از طرف غرب اروپا و آمریکا به سایر نقاط جهان برده شده است .

همین عالم غرب و تمدن درخشان او در ضمن افکار و عقاید خشن و شدید فاشیستی و ناسیونالیسم و ایدئولوژی های انحرافی و اسلحه و مهمات و وسایل جنگی خطرناک مثل بمب های اتمی و هیدروژنی و موشک های دورپرواز که جز برای نابودی بشریت هدفی ندارند در اطراف و اکناف جهان پراکنده نموده است . بنا بر این در عین حال که عالم غرب و تمدن اروپا و آمریکا بهترین و کامل ترین وسایل زندگی را اختراع و در اختیار عالم بشریت قرار داده است که در صلح و صفا و با احترام زندگی کنند در عین حال تسلیحات خطرناکی نیز اختراع و به این کشورها به ارمغان برده است تا یک روز بجان هم افتند و نسل بشریت را ارضفحه روزگار نابود نمایند .

مقدرات ما غربی‌ها و طرز عمل و کار ما با هم مبیانت دارند.

ما از یک طرف با اختراعات و اکتشافات و تحقیقات علمی خود نیز رگترین وسایل جهان متمدن را بوجود می‌آوریم و از طرف دیگر با اختلافات و مبارزات بی‌جهت و خودخواهانه آنچه را که میرسیم مبدل به پنبه مینمائیم .

دنایای خارج از غرب روی همین اصل در عین حال که بوسیله تمدن غرب جلب میشوند و تحت تأثیر قرار می‌گیرند و افکار و عقاید آنرا می‌پسندند و آزادی و دمکراسی و آبادانی و فراوانی آنرا مورد تحسین قرار میدهند در عین حال از همین عالم غرب که جنگ و ستیز و ناسیونالیسم و ایدئولوژیهای رنگارنگ را بین آنها توسعه میدهند متنفرند و از آن میگریزند .

ارزش و اعتبار و احترام غربی‌ها موقعی در دنیای خارج از عالم غرب مسجل خواهد شد . که این غرب مسئولیت اداره و رهبری جهان را از نظر حفظ صلح با صمیمیت تعقیب کنند و بجای تشدید دشمنی‌ها و خصومت‌ها که نسل بشر را به نابودی قطعی تهدید میکنند و مشارکت و مداخله علنی در جنگ‌ها و جنگ‌افروزی‌ها در درجه اول خود از بروز آن و ادامه آن و درگیری در آن اجتناب ورزد . منظور من از اداره و رهبری جهان این نیست که عالم غرب (آمریکا و اروپا) درامور داخلی کشورهای جهان مداخله کند . مثل میسیونرهای دینی از آنها میخواهند افکار و عقاید و طرز روش زندگی ما را نمونه قرار دهند بلکه مقصود آن است که کشورهای نیرومند غربی برای جلوگیری از خصومت‌ها و مبارزات و جنگ‌های داخلی و محلی در درجه اول خود باید از جنگ و ستیز با دیگران پرهیز کنند تا بتوانند برای جلوگیری از آن با قاطعیت عمل کنند و واعظ غیر متمط نباشند و از طرف دیگر حتی المقدور سعی نکنند که برای اداره جهان آنرا تحت تسلط سیاسی و اقتصادی خود در آورند .

ما غربی‌ها چندین بار این نقشه را از طریق مختلف و به عناوین مختلف در جهان عمل کردیم . ما در زمانی که استعمار توسعه یافت و کشورهای آسیایی و آفریقایی و آمریکای جنوبی در تحت تسلط عالم غرب درآمد . خیلی سعی نمودیم که این کشورها و مردم آن از ما تقلید کنند و مطابق میل ما رفتار نمایند ، ما در جنگ بین‌المللی اول و دوم را به این بهانه بوجود آوردیم تا اینکه اصول دمکراسی را در تمام جهان اتشار دهیم . حالاهم متأسفانه بدون اینکه از آزمایشات

و تجربیات کشورهای نیرومند اروپا درس عبرت بگیریم کشور من آمریکا نیز سعی دارد که افکار و عقاید و طرز زندگی خود را در کشورهای آسیائی و آمریکای لاتین توسعه دهند ولی متأسفانه ما نه آنقدر نیرومند و نه آنقدر عاقل شده ایم که تمام جهان را مطابق میل خود تبدیل به بهشت کنیم .

ما حق نداریم به دیگران بگوئیم چگونه زندگی کنند و با چه نوع حکومت و رژیمی کشور خود را اداره نمایند . چون عالم غرب (آمریکا و اروپا) هر چه باشند . به هر نوع ترقیات بزرگی نایل شده باشند فقط یکی از تمدن های جهان بزرگ را تشکیل میدهند . البته این تمدن امروز قوی ترین و مدرن ترین تمدن های جهان است . ولی ما نمیتوانیم صد درصد ادعا کنیم که این تمدن از نظر اخلاقی و دینی و مذهبی بر تمدن های دیگر رجحان دارد . ما فقط میتوانیم با رفتار پسندیده و رهبری خردمندانه خود دیگران را بطرف خود جلب کنیم و تحولات خود را به آنها بقبولانیم .

برای رسیدن به این منظور و برای اینکه مسئولیت اداره جهان بما واگذار شود و یا از ما خواسته شود که این مسئولیت را بعهده بگیریم ما باید سیاست و طرز تفکر و طرز رفتار خود را با طرز رفتار و سیاست خشن و متعرضانه و خودخواهانه سابق عوض کنیم .

بنظر من علت جنگ ها و نتیجه آن بیشتر به مرض بیماری دماغی آغاز کنندگان آن ارتباط دارد تأسیسات و بیشتر ریشه های آن از غرور و استدلال غیر منطقی آب میخورد تا حساب های ملی و اقتصادی و مصالح مملکتی .

همه ما مردم جهان خصوصاً آنهاست که از نظر اقتصادی از موهبت های الهی برخوردار شده اند میل دارند بدیگران بقبولانند که مثل آنها فکر نکنند یا عمل نکنند و معتقد به عقاید آنها نشوند درست کاری که دیگران آنرا قبول نخواهند داشت .

سالها رسم بر این بود که عده ای دستور میدادند و عده ای عمل میکردند ولی امروز دیگر زور و فشار نه فقط کاری از پیش نمی برد بلکه نتیجه معکوس میدهد .

در سیاست بین المللی بنظر من متخصص فن باید به نشینند و راه و روش دیگری برای حل مسائل بفرنج جهان پیدا کنند زیرا در این نیم قرن اخیر به

تجربه ثابت شده است که تعرض و زور هیچ نتیجه مثبتی برای زورگو بیار
نیابوده است .

ممالك متحده آمریکا برای آن قوی و ثروتمند نشده که در جنگ های
اخیر به پیروزی رسیده است و یا اینکه بدیگران زور گفته است . این کشور
برای این در قرن بیستم جزو کشورهای پیشرفته و نیرومند و ثروتمند جهان
گردید چون وقت و انرژی و نیروی خود را برای توسعه کشاورزی و صنعت و
اقتصاد قاره آمریکا مصروف نمود .

و بجای پرداختن به مسائل خارجی و ماجراجویی بین المللی و اثبات
این امر که از دیگران بهتر است بیشتر به کار و عمل پرداخت .

با اینکه در قرن بیستم بشر در صنعت و اختراعات به پیشرفت های بزرگی
ناائل شده است اما متأسفانه در علم سیاست تغییر مهمی حاصل نگردیده است . و
تا موقعی که دانشمندان جامعه شناس نه نشینند و اساس و شالوده تازه ای برای روابط
بین المللی نریزند دنیا جای آرام و محیط مطمئنی برای زندگی نخواهد بود .
بنظر من اولین درس سیاست باید مطالعه در طبیعت و نخوی انسان باشد
و اگر قرار باشد که سیاست و روابط بین الملل بر اساس و پایه جدیدی استوار گردد
در درجه اول ملت ها باید سعی کنند که یکدیگر را بهتر بشناسند و با احتیاجات
یکدیگر بهتر آشنا گردند و موجب نهایت تعجب است که در دانشگاههای جهان
با وجود اینکه هر روز رشته های جدیدی در علوم مختلف بوجود می آید به این
امر مهم و حیاتی یعنی روابط بین المللی آنطور که باید و شاید توجه دقیق و عمیق
مبذول نمیشود . آیا بجای تشریح يك ایدئولوژی بصورت مطلق و مجزا یا
تعریف تاریخ بصورت وقایع . بهتر نیست که در دانشگاهها این مسئله روشن
شود که این ایدئولوژیها برای چه و چگونگی بوجود می آیند و ارزش و اهمیت پیدا
میکند چرا مثلاً روسها را از جوانی به کمونیسم معتقد میسازند و آمریکائیها
را وادار میکنند که به دموکراسی ایمان پیدا کنند .

وظیفه عالم غرب چیست ؟

کار ما باید سر مشق دیگران قرار گیرد ما باید نقش يك ثروتمند سخاوتمند
و يك فیلسوف خردمندی را بازی کنیم که حاضر است همه چیز خود را از ثروت
گرفته تا معلومات و خود را با اخلاص و صمیمیت در اختیار کشورهای فقیر بگذارد

بدون اینکه در دادن این کمک ها انتظار عوض ردا داشته باشد .

و بالاخره ما عالم غرب که مشغول اختراع و اکتشاف بمب های خطرناک و افکار ناسیونالیستی شدید و ایدئولوژی های انحرافی هستیم باید سعی کنیم که بهر طریق شده آنها را تحت کنترل شدید بگیریم تا جهان را از ویرانی قطعی و حتمی نجات دهیم . . ما اگر بخواهیم اراده کنیم میتوانیم از ویرانی و خرابی نسل بشر جلوگیری کنیم زیرا با وجودیکه مدت بیست سال است از اختراع و ساختمان خطرناکترین بمب های جهان یعنی بمب های اتمی و هیدروژنی میگذرد از استعمال آن تاکنون جلوگیری بعمل آورده ایم و در این راه موفق شده ایم . ولی با همه این احوال اگر ما بخواهیم دیپلماسی جهان را مثل یکسد سال قبل یا سی سال پیش که هنوز بمب های اتمی و هیدروژنی و موشک های دور پرواز اختراع نشده بودند و کشورهای نیرومندی چون چین کمونیست و شوروی در صحنه سیاست جهان ظاهر نگردیده بودند مرعی داریم و یا اینکه روابط بین المللی را طبق روایات گذشته که هنوز ادامه دارد مورد عمل قرار دهیم هیچ نتیجه ای برای رفع بحران های سیاسی موجود و خطرایجاد سوانح و حشتناک نخواهیم گرفت . چون در این صورت یعنی در صورت ادامه روش گذشته و دیپلماسی عهد قیاموس که انگلیس ها در قرن نوزدهم مرعی میداشتند خطر حوادثی نظیر حادثه اکتبر چند سال گذشته که در مورد کوبا بین ممالک متحده آمریکا و شوروی بوجود آمد تجدید خواهد شد .

در آن بحران که ما به جنگ اتمی با شوروی نزدیک شده بودیم فقط مهارت و موقع شناسی و خبرگی مرحوم کندی و احتیاط عاقلانه و خروشچف سبب شد که جان سالم بدر بردیم ولی ما نمیتوانیم همیشه خوش بین باشیم که در برخورد ها و تصادمات دیگر با شوروی یا هر کشور دیگری میتوانیم نسل بشر را از نابودی نجات دهیم .

زیرا در یازود هیچ بعید نیست که افرادی کله پوک و خام دریکی از نقاط جهان زمام امور را بدست گیرد و بعید نیست که بار دیگر مردی افراطی و بی صلاحیت زمام امور را دریکی از کشورهای نیرومند بعهد بگیرد و از قضاوت عجلولانه و بی مطالعه خودکاری بکند و آتش در جهان بیافروزد که در سال ۱۹۱۴ بوسیله آدم نا صالح دیگری افروخته شد و دنیا را به خاک و خون کشید آنوقت است که کار از کار گذشته است .

ما تاکنون برای ادامه زندگی نسل بشر فکر جدی و کوشش عمقی بعمل نیاورده‌ایم و تاکنون تمام اقدامات ما موقتی بوده است .

ما باید تمدید بمب‌اتم و ویرانی نسل بشر را بوسیله تسلیحاتی که خودمان اختراع کرده و ساخته‌ایم جدی بگیریم نه اینکه صبر کنیم وقتی يك بار آزمایش شد بفکر چاره بیفتیم .

در قرن بیستم دوبار ما سعی کردیم با تشکیل دوسازمان بین‌المللی جنگ و رقابت های بین‌المللی را کنترل و در روابط بین‌المللی صلح دائم برقرار کنیم . جامعه ملل و سازمان ملل متحد بعد از دو جنگ بین‌المللی اول و دوم برای همین منظور بوجود آمدند .

جامعه ملل در سعی و کوشش‌های خود در این راه شکست خورد و هنوز سازمان ملل از کار خود نتیجه مثبت نگرفته است . چرا ؟

برای آنکه نقشه و هدف هر دو ایدآلی خیالی و غیر عملی بود و واقعیات دنیای جدید را در نظر نگرفت و از متد و روش‌های ترادیسو نسل Traditional قدیمی و کهنه برای برقراری صلح و مواجهه با بحران‌ها رو برو گردید .

و فکر تأسیس این سازمان‌ها نیز موقعی بفکر بانیان و مؤسسان آن خطور کرد که چندین میلیون نفر از مردم جهان به نابدی کشیده شده بودند . و از طرف دیگر کشورهای نیرومندی که این سازمان‌ها را بوجود آوردند در عین حال روش و متد سابق سیاست بین‌المللی را بنام سیاست زور Power Politics ادامه دادند و آنجا که منافع آنها در خطر بود با جامعه ملل و سازمان ملل با صمیمیت و از خود گذشتگی همکاری نکردند .

ما برای حفظ صلح جهان و نابدی قطعی بشریت چاره نداریم جز آنکه ابتدا خودمان بمب‌های خطرناک خود را نابود سازیم و درجه دوم سازمان ملل را طوری قوی و نیرومند کنیم تا قادر باشد با قاطعیت جلوی هر گونه تجاوز را چه از طرف کشورهای نیرومند و چه از طرف کشورهای ضعیف و کوچک اعمال شود بگیرد .

کشورهای نیرومند جهان خصوصاً ممالک متحده آمریکا و کشورهای نیرومند اروپا با تروت و نیروی بی‌پایان خود با منطق و فرهنگ خود واحترام و اعتباری که از این نظر در مقابل جهانیان دارند اگر بخواهند میتوانند این

نقشه را عملی سازند آنها باید سازمان ملل را طوری تقویت کنند که از عهده حفظ صلح جهان برآید و یا اینکه سازمان دیگری بوجود آورند که تمام کوشش‌هایش حفظ امنیت بین‌المللی باشد.

و این امر در صورتی عملی است که کشورهای نیرومند جهان قسمتی از اختیارات سیاسی خود را به سازمان ملل متحد بسپارند.

زیرا مغربی‌ها بودیم که با اختراع تسلیحات خطرناک خود و ایدئولوژیهای گوناگون دنیا را بجان یکدیگر انداخته‌ایم. و بالاخره این ما بودیم که دو جنگ بین‌المللی اول و دوم را سبب شدیم که مصائب بیشماری برای مردم جهان بوجود آورد.

و من باین جهت این پیشنهاد را میکنم چون ما یگانه ملل جهان هستیم که با نیرو و وسایل خود بهتر از دیگران میتوانیم هدف خود را به انجام برسانیم و سرمشقی برای دیگران گردیم.

ما نخواهیم توانست صلح و امنیت جهان را حفظ کنیم مگر اینکه طرز تفکر و روش دیپلماسی سابق خود را کاملاً عوض کنیم.

ما باید در قرن اتم روش دیپلماسی خود را با زمان هم‌آهنگ سازیم.

ما اگر در روابط بین‌المللی خود با منطق باعقل و کیاست و خرده‌ندانانه

رفتار کنیم و واقعاً سازمان ملل را تقویت نمائیم بدون تردید کشورهای دیگر جهان نیز از ما تقلید خواهند کرد. و آنها نیز حاضر خواهند شد که قسمتی از اختیارات سیاسی خود را به این سازمان بسپارند.

البته این کار شامل خطرات و ریسک‌هایی است. ما برای حفظ سلامت

جهان در قرن اتم باید این ریسک‌ها و فداکاری‌ها را تحمل کنیم و تا موقعیکه خودمان طرز تفکر و روش خود را عوض نکرده‌ایم حق نداریم راجع به هدف و مقاصد دیگران قضاوت‌های یک‌جانبه بکنیم.